

## قضیه خردجال

تبصره - قبل از شروع، از خوانندگان عزیز و محترم معذرت می‌خواهم که این عنوان به هیچ‌وجه با موضوع این قضیه ربطی ندارد. گرچه می‌توانستیم عناوین دیگر از قبیل: قضیه گورکن، یا خر در چمن، یا گوهر شب چراغ، یا صبح یا دم حجره، یا چپ اندر قیچی و یا هزار جور عنوان بی‌تناسب دیگر انتخاب بکنیم اما از لحاظ ابتکار ادبی مخصوصاً این عنوان را مستبداً بطور قلم‌انداز اختیار کردیم، تا باعث حیرت عالمیان بشود و ضمناً بدانند که ما مستبد هم هستیم. و حالا به هیچ‌قیمتی حاضر نیستیم آن را تغییر بدهیم. امید است که خوانندگان با ذوق و خوش قریحه، عنوان مناسب‌تری برای این قضیه توی دلشان خیال بکنند و به مصداق کلمه قصار پیران ما که از قدیم فرموده‌اند: «انسان محل نسیان است»، این گونه سهل‌انگاری‌های مبتکرانه و بی‌سابقه را به نظر عفو و اغماض بنگرند. حالا از شما گوش گرفتن از ما نقلی کردن. یا حق:

یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچ‌شکی نبود! یک گله گوسبند بود که از وقتی که تنبان پایش کرده بود، و خودش را شناخته بود - البته همه می‌دانند که گوسبند تنبان ندارد، اما این گوسبندها چون تحصیل کرده و تربیت شده بودند و تعاریف عند ماغیه آنها ترقی کرده بود، نه تنها تنبان می‌پوشیدند بلکه نفری یک لوله‌نگ هم که از اختراعات باستانی این سرزمین بود، به رسم یادگار به دست می‌گرفتند و گاهی هم از کوری چشم حسود استمناء فکری می‌کردند. بعلاوه عنعنات آنها خیلی تعریفی بود، بطوریکه کسی جرأت نمی‌کرد به آنها بگوید که: «بالای چشمتان ابروست».

باری چه دردسرتان بدهم، این گله گوسبند در دامنه کوهی که

معلوم نیست به چه مناسبت کشور آن را «خر در چمن» می نامیدند، زندگی کجدار و مریز می کردند و می چریدند و شکر خدا را می کردند که آخر عمری از چریدن علف نیفتاده اند.

گوسبندهای ممالک همجوار که گاهی با معشوقه های خودشان برای ماه غسل به این سرزمین می آمدند، لوچه پیچک می کردند و به این گوسبندها سرکوفت می زدند که «آخر ای بنده های خدا! چشم و گوشتان را باز کنید. از شما حریکت، از خدا بریکت! اگر به همین بخور و نمیر بسازید کلاهتان پس معرکه می ماند و عاقبت شکار گرگ می شوید.»

اما گوسبندهای خر در چمن پوزخندی می زدند و فیلسوف مآبانه در جواب می گفتند: «زمین گرد است مانند گلوله، ما خر در چمنی هستیم و پدران ما خر در چمنی بوده اند، سام پسر نریمان، فرمانروای سیستان و بعضی ولایات دیگر بوده است! بالاخره هر چه باشد ما یک بابائی هستیم که آمده ایم چهار صبا تو این ملک زندگی بکنیم. سری که درد نمی کند بیخود دستمال نمی بندند. هر که خر است ما پالانیم و هر که در است ما دالانیم. شماها از راه غرض و مرض آمده اید ما را انگولک کنید و از چریدن علف بیندازید اما حسود به مقصود نمی رسد. البته ما اذعان داریم که در کشور پهناور ما باید اصلاحاتی بشود، اما این اصلاحات باید به دست بز اخفش انجام بگیرد و کوزه ما را لب سقاخانه بگذارد، عجالتاً خدا کند که ما از چریدن علف نیفتیم!» گوسبندهای کشورهای آنور دریاها و صحراها از اینهمه اشعار و معلومات فلسفه آلود تو لب می رفتند و به عقل و فراست آنها غبطه می خوردند. گوسبندهای خر در چمن چریدن علف را جزو برنامه مقدس آفرینش گمان می کردند و پاهایشان را توی یک سم کرده بودند و بیخود و بیجهت به دلشان برات شده بود که بز اخفش نجات دهنده آنهاست.

میان خودمان باشد نباید پا روی حق گذاشت، چون گوسبندهای

خر در چمن آنقدرها هم ناشی نبودند و منافع خود را می‌پاییدند، و از لحاظ مآل‌اندیشی باج به شغال می‌دادند تا اگر خدا نخواست گرسبندگی همسایه به گله بزنند، شغال‌ها زوزه بکشند و گرگها را فرار بدهند. اما بیشتر این شغالها پیزی افندی و پزواشی از آب درآمده‌اند و از بسکه زوزه می‌کشیدند خواب و خوراک را به گوسبندها حرام کرده بودند. و گاهی هم که عشقشان می‌کشید با گرگها ساخت و پاخت می‌کردند و با آنها دنبه می‌خوردند و با گوسبندها شیون و شین‌راه می‌انداختند، گوسبندها هم دندان‌روی جگر می‌گذاشتند و تك سم خودشان را گاز می‌گرفتند و می‌گفتند: «آمدیم تره گرفتیم که قاتق نانمان بشود قاتل جانمان شد!»

الخلاصه، دری به تخته خورد و روزی از روزها روباه دم-بریده‌ای که سودای سیر آفاق و انفس به کله‌اش زده بود از کشورهای دوردست با دوربین عکاسی و شیشه ترموس و پالتو بارانی و عینک دور شاخی، گذارش به سرزمین خر در چمن افتاد. این‌ور بو کشید و آن‌ور پوز زد و به فراست دریافت که زیر کشور خر در چمن پر از گوهر شبچراغ است. این مسئله خیلی عجیب است، زیرا از قراری که در کتب قدما آمده گوهر شبچراغ رنگ و بو و طعم ندارد. - مخلص کلام روباه با خودش گفت: «اگر کلکی سوار بکنم که تا هنوز کسی بو نبرده اینها را از دست گوسبندها در بیاورم، نانم توی روغن است!» دم بریده‌اش را روی کولش گذاشت و سیخکی تا مسقط‌الرأس خودش دوید و با مقامات نیمه‌صلاحیتدار انترویو کرد و به پاداش خدمتش بطور استثناء يك پالان برای روباه درست کردند و مقداری پیزر لایش چپاندند و چند مرغ آبپز کرده لاری و خروس اخته هم عوض نان و روغن به او دادند.

روباه سبیل‌های چربش را تاب داد - متأسفانه سابقاً اشاره نشد که روباه نر سبیل هم دارد - و به کشور خر در چمن برگشت.

خوب که واریسی کرد توی سرطویله شغالهائی که باج می گرفتند، يك دوالپای لندهور پیدا کرد که او را مهتر در آخور گذاشته بود و کثافت از سر و رویش بالا می رفت و دائماً فریاد می زد: «من گشمنه!» او را برد توی پاشوره حوض، سر و صورتش را طهارت گرفت و تر و تمیز و نو نوارش کرد برای اینکه او را به جان گوسبندها بیندازد، اما از آنجا که گوسبندها به کنسرت سمفونیک شغال عادت داشتند، یکمرتبه نمی شد او را جا زد چون ممکن بود رم بکنند. جارچی انداخت و تو هر سوراخ و سنبه را گشتند از توی قبرستان کهنه ای يك کفتار بر ما مگوزید پیدا کردند که می خواست سری توی سرها بیاورد و داخل گوسبند حساب بشود. از این رو شبهای مهتاب با شغالهها دم می گرفت و زوزه می کشید. روباه رفت جلو، هری تو رویش خندید و گفت: «آقای کفتار! من غلام حلقه به گوش من میشی؟» کفتار جواب داد، جان دل کفتار! من اصلاً تو حلقه بزرگ شده ام، ما نوکریم، خانه زادیم، به روی چشم!» کفتار را هفت قلم آرایش کردند و دو تا شاخ گاو میش روی سرش چسبانندند. کفتار يك ریش کوسه هم زیر چانه اش گذاشت و شلیته قرمز هم به پایش کرد و آمد در چراگاه گوسبندها جلو میکروفون فریاد زد: «ای ملت نجیب ستم دیده خر در چمن! من سالها است تو قبرستان در تبعید و انزوا بسر برده ام، تمام عمر به حال شما بیخود و بیجهت سیل خون گریه کرده ام و جگرم مثل دنبان کباب شده است. اکنون کاسه صبرم لبریز شده و قفل سکوت را از پوزه ام گشودم و کمر همت بستم تا سرزمین خر در چمن را بهشت عنبر سرشت بکنم، چه نشسته اید که من همان بز اخفشم که خاکستر نشینش هستید! یا هو! بیفتید دنبال من و هی سینه بز نید!» گوسبندها نگاه مشکوکی به هم کردند و زیر لبی گفتند: «هر غلطی می کنی بکن. اما جفت سبیلهای ما را تو خون تر کردی ما را از علف چریدن نینداز!»

يك شب که گوسبندها از همه جا بی‌خبر خوابیده بودند و نشخوار می‌کردند، کفتاره محلل دوالپا شد و رفت دست او را گرفت و از سوراخ راه آب توی آغل گوسبندها ول کرد، فردا صبح که سر از خواب ناز برداشتند، دوالپا ملقب به فاتح خر در چمن با کفتار جنگ زدگری کرد و يك دوجین فحش آب نکشیده به ناف او بست و بعد هم به اسم اینکه من متخصص منحصر به فرد غم‌خوارگی ملت گوسبندهم و تصمیم گرفته‌ام کشور خر در چمن را گلستان بکنم و زوزه شغال حواسم را پرت می‌کند عذر هر دو آنها را با کمال احترام خواست.

کفتار که مطابق نقشه پیش‌بینی شده کارش را صورت داده بود، عاقبت بخیر شد. بار و بندیش را برداشت و چپری به قبرستان‌های پر خیر و برکتی رهسپار شد و مشغول لغت و لیس گردید.

دوالپا برای اینکه پیازش کونه بکند اول در سرطویله‌ها را باز کرد و هرچه قاطر چموش و الاغ لگدپران چشم و دل گرسنه بود به جان گوسبندها انداخت. در توبره‌های یونجه باز شد و عر و تیز و خوش رقصی و ادا و اصول را شروع کردند. يك دسته از گوسبندهای گر گرفته هم دور آنها جمع شدند و قشقرق برپا شد و بزن و بکوب و قر و قریله راه افتاد. هر روز دوالپا فاتح خر در چمن، به گردن یکی از گوسبندها سوار می‌شد و شلاقش می‌تازاند و همه‌اش تکرار می‌کرد: «کار بکنید بدهید من بخورم!» به این ترتیب سوق‌نشان را می‌کشید. آخورها و آغل‌های خصوصی از بتون مسلح ساخت اما خاکروبه و زبیلها را برای روز مبادا گذاشت. فقط يك قشر روغن‌جلا رویش مالید تا برق‌بزند و چشم‌گوسبندها را خیره بکند. بعد هم کم‌کم خودش را باخت، به همسایه‌های کوچک و بزرگ فحش به رایگان می‌داد. گوسبندها مات و متحیر جلوی این نمایش محیرالعقول دهنشان باز مانده بود، دنبه

ورچرو کیده‌شان را می‌جنبانیدند و به خود می‌بالیدند. اگر کسی اظهار شادی نمی‌کرد او را اشکک می‌کردند و بعد هم جلو گرگها می‌انداختند.

هوچیان و همکاران دوالپا که شکمشان گوشت نو بالا آورده بود و به نوائی رسیده بودند، با چشمهای ور دریده و یال و دم فر ششماهه زده و سمهای واکسزده و لبهای ماتیک مالیده، مثل طاوس مست در کوچه‌ها قدم می‌زدند و به گوسبندهایی که اگر دماغشان را می‌گرفتی جان به جان آفرین تسلیم می‌کردند فیس و تکبر می‌فروختند.

اما از آنجا بشنو که همسایگان کشور خر در چمن ترقیات روز-افزون کردند. آغلهپائی به شکل آسمان خراش با سمنت ساختند. گوسبندها که بهم برمی‌خوردند بنجول موسیو می‌گفتند. سقزهای نعنای اعلا نشخوار می‌کردند، همدیگر را غلغلك می‌دادند و از خنده روده بر می‌شدند. زر ورق روی دنبه‌هایشان چسبانیده بودند و به سمهایشان واکس روغنی زده بودند. به اضافه آمپر متر اختراع کرده بودند گرچه مورد استعمالش را نمی‌دانستند، نمایشگاه سبزیجات، باغ نباتات و سینما و دانسینگک و میدانهای بازی المپیک درست کرده بودند.

شبهاتوی آغلشان گوه‌ر شبچراغ روشن می‌شد و کنسرو چمنهای ترد بسیار گوارا از آنور کشورهای آنسوی دریاها وارد می‌کردند و با کارد و چنگال تغذیه می‌نمودند. و توی خیابانهای باشکوه شهرستانها و استانداریهایشان خیک خیک روغن خالی می‌کردند و بادیه بادیه عسل جمع می‌کردند از اینجهت مگس در شهرهایشان زیاد شده بود، اما با امشی مگسها را قتل‌عام می‌کردند. در صورتی که گوسبندهای کشور خر در چمن گر گرفته بودند، اگرچه مور کروج و وازلین و مردولین به مقدار زیاد احتکار کرده بودند. گشنگی می‌خوردند، با وجود اینکه محترکین محترم

آنها انبار انبار یونجه و خاکه اره اندوخته بودند. آفت انسانی به آنها می‌زد، در صورتیکه بنگاه‌های دفع آفات انسانی بسیاری داشتند، و میشها سر زار می‌رفتند هرچند بنگاه حمایت میش‌های باردار مرتب از آنها جزیه می‌گرفت. زبان‌شان تپق می‌زد در حالیکه فرهنگستان لغات گوسبندی سره برای آنها اختراع کرده بود. پیاده راه می‌رفتند و به باشگاه محترم هواپیمائی باج می‌دادند. ناقص — الخلقه بودند، در صورتیکه بنگاه‌های تربیت بدنی به بدنهای تربیت کرده خود می‌نازید. زلزله خانه‌هایشان را خراب می‌کرد، برای گوسبندها آیه صادر می‌کردند و بعد هم عکس بختکی را به رخشان می‌کشیدند و هر مشت شبدری که جلو آنها می‌ریختند، گوسبندها را مجبور می‌کردند که جلو عکس بختک کرنش بکنند.

الخلاصه، همه آنها تریاکی مافنگی و بواسیری و شاخ حسینی و سفلیسی و تراخمی و آلبومینی و اسپالی در هم می‌لولیدند. بچه‌های آنها هم غلام حلقه به‌گوش و توسری‌خور بار آمدند. فقط افتخار به‌ذات مقدس دوالپا می‌کردند که از علف‌چریدن نیفتاده‌اند!

سالیان آزرگار بدین منوال گذشت و دوالپا که خوب رمق گوسبندها را کشید و مطابق برنامه پیش‌بینی شده وظیفه خود را انجام داد، یکروز شیر مست شد و روی زمین نقش بست. روباه دم بریده که دید هوا پس است، با احتیاط دوالپا را با انبر گرفت و فاتح کشور خسر در چمن را که کسی جرأت نمی‌کرد به اسب اسکندر تشبیهش بکند، از سوراخ راه آب بیرون کرد. اموال منقول را برداشت و دک شد و اژدهائی روی گنج‌های غیر منقول خود گذاشت تا سنت او را دنبال کند و خون گوسبندها را بمکد.

گوسبندهای خر در چمن که دیدند همه این خوش‌رقصی‌ها و معجزات ماست‌مالی بود و نقش بر آب شد و عروس تعریفی بدجوری از آب درآمد، یکه خوردند. اما برای اینکه پشت گوسبندها باد نخورد، پرده دوم تقلیدچی خانه بالا رفت. دست‌پرورده‌های دوالپا

بعد از آنکه اسم و رسم ولینعمت خود را به خاک و خون کشیدند، همان روش او را دنبال کردند و بچاپ بچاپ شروع شد. دسته‌ای از آنها که خوب چاق و چله شده بودند و آذوقه گوسبندها را به کشور آنور دریاها و صحراها فرستاده بودند. به طرز معجزه‌آسایی بال درآورده و پریدند. و این بهشت عنبر سرشت را برای هم‌میهمان عزیزشان گذاشتند و خودشان رفتند جاهای دیگر را آباد بکنند. آنها را دیگر که اشتهايشان بیشتر بود، روزی يك مرتبه جلو آفتاب شاه‌پر خودشان را می‌لیسیدند و صیقل می‌دادند و این شعر پیسی-هست را به زبان حال می‌خواندند:

بس است ما را هوای بوستان،

شیدر به گلستان،

گوسبندستان،

نامردستان،

گندستان،

الدنگستان!

از يك طرف الخناسهای دست‌پرورده دوالپا و از طرف دیگر گوسبندهای ناراضی که از زیر کند و زنجیر آزاد شده بودند، شاخ به شاخ شدند و کنسرت ناهنجاری راه انداختند، روباه دم بریده که مشغول بیرون کشیدن گوهر شبچراغ بود، سرش را بلند کرد و دید بد جورى شده، فوراً پاشنه گیوه‌هایش را ورکشید و به سراغ کفتار رفت و بهش گفت: «یالا زودباش! پالانت را عوض کن و صورتت را ماکییاز بکن، اگرچه دم‌بخروس از توی جیبت پیدا است، اما این گوسبندها فراموشکارند و گول خوره تعریفی دارند. يك نره‌غول دیگر به سرشان سوار می‌کنیم.»

کفتار که مبتلا به مرض مگالومانی بود گفت: «بدین مژده گر جان فشانم رواست! من اصلاً اینکاره هستم و پدران من هم اینکاره بوده‌اند. زمین گرد است مانند گلوله، سام پسر نریمان و فرمانروای

سیستان و بعضی ولایات دیگر بوده.» روباه زیر ابروی گفتار را برداشت، کلاه گیس به سرش چسبانید، یک کلاه بوقی هم به سرش گذاشت و زنگوله به دمش آویزان کرد و شلیته سرخ هم پایش کرد و دو تا شاخ هم روی سرش چسبانید و گفتاره رو با داریه و دمبک وارد کشور خر در چمن کرد.

از دور فریاد زد: «ای گوسفندان عزیزم! من همان بز اخفشم که در قلیه انتظارم بودید. من برای خدمت به کشور خر در چمن جگرم لك زده بوده و سالها در تبعید و انزوا شبها به یاد شما پشت چشمم واز می ماند، از غصه شماست که گیسهایم را ول کردم و ریشم را تراشیدم. حالا هرچه دارید بریزید روی داریه. زود باشید دور من سینه بزنید تا برایتان آواز خر در چمن بخوانم. مایم تحصیل کرده و ذوالکفهدیده ایم، بیایید دم مرا در بشقاب بگذارید تا برایتان رول تاریخی و اجتماعی بازی بکنم!»

گوسبندها هاج و واج ماندند و قد و بالایش را ورنانداز کردند. یک دسته از گوسبندهای شکموی دریده که در دوره دوالپا به نوائی رسیده بودند، دور او را گرفتند و پشگل ماچه الاغ و سنگلك گوسبند دور سرش دود کردند و های و هوی راه انداختند. با خودشان گفتند: «از این قاصد بوی معشوق می آید. اگر این خر دجال از حسن انتخاب روباه است که دجال از عقبش خواهد آمد و بهتر است از حالا باهاش لاس بزنیم تا از علف چریدن نیفتیم!» اما گوسبندهائی که درین چندسال پدرشان درآمده بود و جان به لبشان رسیده بود، مثل آدم مارگزیده که از ریسمان سیاه و سفید می ترسد، جار و جنجال راه انداختند و جفتک پرانی کردند.

گفتار به شیوه ذوالکفهد نطقهای قلبه و سلنبه تو خالی می کرد و بادمجان دورقاب چینهای او این ترهات را حاشیه می رفتند و تفسیر و تعبیر می کردند، یکی می گفتند و هزار تا از دهنشان می ریخت. گفتار هم بدون فوت وقت خاکروبه ها و زبیلهایی را

که دو الپا رویش را روغن جلا زده بود، با چوب جارو می شکافت و روی سر گوسبندها نثار می کرد.

کفتار دو سه ماه غیبت کبرا کرد و عصاره معلوماتش را شیره کشید و جزوه ای بعنوان: «شروور ملی» صادر کرد که شاهکارش بود و در آن راجع به مناقب چارقد قالبی و لولهنگ و کلاه خیکی و جام شاش و پیه سوز و آش اماج و وسمه جوش و دبیت حاجی علی اکبری، داد سخن داد و از روی علوم بی سابقه ذوالکلهفی فحش کشید به اصل و نسب گوسبند و ثابت کرد ایده آل گوسبند این باید باشد که خوراک گرگ بشود. و هیکل و لباس خودش را بعنوان عالی ترین مسطوره مد خردرچمن توصیه کرد. در نتیجه موجودات وازده شومی به کمک او قد علم کردند و با چشم گریان و دل بریان برای گوسبندان خردرچمن آب غوره گرفتند و سوز و بریز کردند و زنجموره نمودند.

هر دسته از گوسبندان خر در چمن به ریختی درآمده بودند، بعضی با کفتار مخالفت می کردند و دسته ای با او لاس می زدند و جمعی هم مهر سکوت به لب زده و منتظر فرصت بودند تا از هر طرف باد بیاید بادش بدهند. اما همه آنها خودشان را طرفدار منافع کشور خردرچمن می دانستند و احساسات خردرچمن پرستی آنها غلیان کرده بود، همه حامی و ناجی گوسبندان بودند و مرتب پستان به تنور می چسبانییدند.

این اوضاع زیاد طول کشید و کفتار آنقدر رقص شتری کرد که شلیته قرمزش جر خورد و صورتکش درآمد و کلاه گیشش کنده شد. گوسبندها همه او را شناختند اما با ترس و لرز باهم گفتند: «در صورتیکه از علف چریدن نیفتیم!»

دو الپای تازه نفسی که پشت پرده منتظر رول خود بود، بی تابی می کرد، خمیازه می کشید و پاهایش را مثل تسمه در هوا تکان می داد و پیغام و پیغام برای کفتار می فرستاد که: «بی شرف فلان

فلان شده ده زود باش!»

او جواب می‌داد: «قبله عالم سلامت باشد! چنانکه مسبوقید خودم هم‌هاش خواب یونجه‌زارهای آنور صحراها و دریاها را می‌بینم و می‌خواهم هرچه زودتر مرخص بشوم، چنانکه ملاحظه می‌فرمائید مو به مو مطابق برنامه عمل کرده‌ام. فقط تقصیر بعضی از این گوسبندهای سرتغ است که با یونجه و شبدر هم رام نمی‌شوند!»

دوآپا خرناس می‌کشید و می‌گفت: «به شکم مقدسم قسم، این سفر پدری از این گوسبندها در بیاورم که توی داستان‌ها بنویسند!» گوسبندها به هم نگاه می‌کردند و توی دلشان می‌گفتند: «ما خردرچمنی هستیم و پدران ما خردرچمنی بوده‌اند. زمین گرد است مانند گلوله، سام پسر نریمان فرمانروای سیستان و بعضی ولایات دیگر بوده. هر که خر است ما پالانیم! و هر که در است ما دالانیم! خدا کند که میان این خر تو خر ما از چریدن علف نیفتیم!»

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## ماخذ چهل طوطی!

- ۱- آل احمد، جلال. نون و القلم. تهران: زمان، ۱۳۴۷.
- ۲- ابراهیمی، نادر. در سرزمین کوچک من. تهران: پرستو،
- ۳- احمدی، احمد رضا. «پاسخ به پرسشنامه مارسل پروست». تهران، نوبل
- ۴- اسدی پور، بیژن. طنز خانگی. تهران: مروارید، ۱۳۵۷.
- ۵- امیرشاهی، مهشید. بعد از روز آخر. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵.
- ۶- افراشته، محمدعلی. چهل داستان. به کوشش نصرت الله نوح. تهران: حیدرآباد، ۱۳۶۰.
- ۷- باستان، نصرت الله. «دزد در بیمارستان». نگین. شماره اول، خرداد ۱۳۴۴.
- ۸- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. حماسه کویسر. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. هشتالهیفت. تهران: نوین، ۱۳۶۳.
- ۹- بهرنگی، صمد. مجموعه مقاله ها. تبریز: شمس، ۱۳۴۸.
- ۱۰- بهروز، ذبیح. جیجک علیشاه. تهران: خانه ترجمه، بی تا.
- ۱۱- پاینده، ابوالقاسم. داستانهای برگزیده. تهران: جیبی، ۱۳۵۰.
- ۱۲- پرویزی، رسول. شلوارهای وصله دار. تهران: جیبی، ۱۳۴۲.
- ۱۳- پزشکزاد، ایرج. بوبول. تهران: نیل، ۱۳۴۶.
- ۱۴- پهلوان، عباس. شب عروسی بابام. تهران: پرستو، ۱۳۵۰.
- ۱۵- توفیق، عباس (?). توفیق هفتگی. دوره چهل و هشتم، شماره ۱۶ (سال ۱۳۴۸).
- توفیق، عباس. دمب گریه. تهران: کتاب توفیق، ۱۳۴۵.

- ۱۶- توللی، فریدون. «لوح محفوظ». دریای گوهر، تألیف مهدی حمیدی. جلد اول. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸.
- توللی، فریدون. التفاصيل. شیراز: تربیت، ۱۳۴۸.
- ۱۷- تهرانی، حسن. «خودنویسی»، «پست جنگلی». لوح، دفتر چهارم. تهران: بی تا، ۱۳۵۰.
- ۱۸- جلی، ابوتراب. «خروس بی محل». نهمین آزادی. دوره سی و سوم، شماره (سال ۱۳۶۲).
- ۱۹- جمالزاده، محمدعلی. یکی بود و یکی نبود. تهران: ابن سینا، ۱۳۳۳.
- ۲۰- چوبک، صادق. روز اول قبر. تهران: جاویدان، ۱۳۵۵.
- ۲۱- حالت، ابوالقاسم. «پختن کیک». منشعباتی از نشر معاصر پارسی، به اهتمام تحسین یازیچی و علی میلانی. استانبول: دانشگاه استانبول، ۱۹۷۸.
- ۲۲- خرازی، نورالله. خاطرات خدا. تهران: صفیعلیشاه، ۱۳۳۵.
- ۲۳- خدابخش، مرتضی. توفیق هفتگی. دوره چهل و چهارم، شماره سی و نهم (سال ۱۳۴۴).
- ۲۴- دهخدا، علی اکبر. «چرند پرند». مقالات دهخدا، به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: فریدون علمی، ۱۳۵۸.
- ۲۵- شاپور، پرویز. به نقل از دستنوشته شخصی پرویز شاپور.
- ۲۶- شاهانی، خسرو. وحشت آباد. تهران: پرستو، ۱۳۴۹.
- ۲۷- شهریاری، اسدالله. «زبانهای دنیا». توفیق ماهانه، دوره دوم، شماره پنجم (سال ۱۳۴۲).
- ۲۸- صابری، کیومرث. «شرایط ازدواج». توفیق ماهانه، دوره هشتم، شماره ششم (سال ۱۳۴۸).
- ۲۹- صادقی، بهرام. سنگر و قمقمه های خالی. تهران: زمان، ۱۳۴۵.
- ۳۰- صفا، منوچهر. اندر آداب و احوال. تهران: رواق، ۱۳۵۷.
- ۳۱- صلاحی، عمران. به نقل از دستنوشته شخصی عمران صلاحی.
- ۳۲- عبدالخالق، علی. «برداشتن تاج از میان دو شیر». بمبو. دوره اول، شماره اول (سال ۱۳۵۹).
- ۳۳- عنایت، محمود. راپرتها. تهران: اشرفی، ۱۳۵۵.
- ۳۴- فرسی، بهمن. «عریضه طویله». کیمهان (کیمهان شب جمعه) شماره ۱۰۱۱۷۷ (سال ۱۳۵۵).
- ۳۵- کیمیایگر، مسعود. «علیمحمدخان طرفش را نشناخته بود». توفیق

- هفتگی. دورهٔ چهل و هشتم، شمارهٔ چهاردهم (سال ۱۳۴۸).
- ۳۶- لقائی، غلامعلی. «قتل و جنایت». توفیق ماهانه. دورهٔ دوم، شمارهٔ ششم (سال ۱۳۴۲).
- ۳۷- مجابی، جواد. آقای ذوزنقه. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۵۰.
- ۳۸- مقدم، حسن. از صبا تا نیما، جلد دوم. تألیف یحیی آرین‌پور. تهران: جیبی، ۱۳۵۱.
- ۳۹- منشی‌زاده، کیومرث. کتاب جمعه. شمارهٔ سیزدهم (سال ۱۳۵۸).
- منشی‌زاده کیومرث. کتاب جمعه. شمارهٔ نوزدهم (سال ۱۳۵۸).
- ۴۰- هدایت، صادق. و غوغ‌سأهاب (با مسعود فرزاد). تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۱.
- هدایت، صادق. علویه‌خانم و ولنگاری. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۲.

خواننده عزیز:

اگر نشانی خود را برای ما بفرستید، فهرست کتابهای انتشارات مروارید را برای شما خواهیم فرستاد.

با ما به نشانی زیر مکاتبه فرمائید:

مؤسسه انتشارات مروارید، تهران، خیابان انقلاب،

صندوق پستی ۱۶۵۴ - ۱۳۱۴۵

## فهرست کتابهای انتشارات مروارید

جاودانه زیستن ، در اوج ماندن

حرفها و نوشته های فروغ با نوشته ها و سروده های از:

شاملو، اخوان، کریم امامی، برهانی، براهنی، سهراب سپهری، منوچهر آشنی، فریدون مشیری  
...و

اندیشه های هر شاعر معمولاً در آثار منشور او بر کنار از پرده و همناکی های شعر اوست. به همین سبب مطالعه و بررسی آثار منشور شاعران از راههایی است که می توان از آن در توضیح و تفسیر اشعار شاعران و یا روشن کردن بسیاری از موارد ابهام شعر آنها یاری جست. همچنین روایتهای که دیگران درباره زندگی و روحیات شاعر داشته اند در بسیاری از موارد می تواند گرهگشای تفکرات و اندیشه های شاعر و بیان کننده انگیزه های اعمال و افکار او باشد. از اینرو جمع آوری نامه ها، نوشته ها و خاطرات خود شاعر و همچنین خاطراتی که دیگران از زندگی و اندیشه های او دارند از کارهایی است که می تواند بهره مندی از خلاقیت شاعران بزرگ را آسان تر نماید.

اوستا کهن ترین سرود ایرانیان

دکتر جلیل دوستخواه

اوستا میراث مشترک فرهنگی جهانیان و کهن ترین سرود و نوشتار ایرانیان است. بخشهای گوناگون این مجموعه، از زمانی حدود نیمه هزاره دوم پیش از میلاد به بعد پدید آمده است. گراننده بر بنیاد آخرین پژوهشهای انجام شده در ایران و جهان مجموعه حاضر را فراهم کرده است، در این چاپ برداشتهای نوی نیز در کار آمده است.

می توان فراموش کرد؟

هانس ولفگانگ کخ / بریچهر معتمد گرجی

این کتاب تصویری تکان دهنده از آلمان نازی در اولین سالهای جنگ دوم جهانی به دست می دهد. نویسنده که از اعضاء سازمان جوانان هیتلری بوده، با زیبایی ساده و

بی تکلف از تجربه های تلخ و شیرین خود سخن می گوید، تقابل معصومیت و سببیت یا رویارویی پاکی و زشتخونی، هنگامی به اوج خود می رسد که نویسنده با احساس پاک کودکانه خویش به عشق و هستی و آنچه بر جهان حاکم است، می نگرد.

ستون آهنین، زندگینامه سیسرون

تیلور کالدول / علی اصغر بهرام بیگی

سیسرون، کسی که به زیباییهای زندگی عشق می ورزید، مردی سخنور، شاعر، میهن پرست، سیاستمدار، پدر، همسر، نویسنده و قانون دان نامداری که تا زمانهای درازی که هنوز نیامده است می توان پذیرایی خرد او شد. زندگینامه ای شیرین و آموزنده که ضمن بیان سرگذشت انسانی شایسته با همه عشق ها و شوریدگی هایش، ما را از وقایع جالبی از تاریخ تمدن نیز آگاه می سازد.

تاریخ عقاید و مکتبهای سیاسی

از عهد باستان تا امروز

پرفسور موسکا و دکتر بوتو / دکتر حسین شهیدزاده

کتابی است جامع، که افکار و عقاید فلاسفه و متفکرین را با درنظر گرفتن شرایط محیطی و میزان تأثیری که در علوم سیاسی و اجتماعی داشته اند، طرح کرده و آراء هر مکتب را با روش علمی مورد انتقاد و تجزیه و تحلیل قرار داده است.

از نیما تا بعد ۱ / گزیده اشعار

به انتخاب فروغ فرخزاد

انتخابی از شعر ۱۳ شاعر معاصر، نیمایوشیج، شاملو، اخوان، فروغ فرخزاد، م. آزاد، آتشی، فرخ تمیمی، یداله رویانی، محمد حقوقی، سهراب سپهری، احمد رضا احمدی، بیژن جلالی، نادریور.

از نیما تا بعد ۲ / گزیده اشعار

به انتخاب شمس لنگرودی

این کتاب که با مقدمه مشروحی درباره شعر نو و مسیر تاریخی آن در ایران شروع شده است. گزیده ای است از بهترین شعرهای ۲۸ شاعر معاصر که از تأثیر گذران شعر امروز

ایران هستند:

نیمایوشیج، تولتی، دکتر خانلری، احمد شاملو، نادرپور، مشیری، سیاوش کسرانی، هوشنگ ابتهاج (سایه)، نصرت رحمانی، مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، م. آزاد، سهراب سپهری، منوچهر آتشی، احمدرضا احمدی، فرخ تمیمی، یداله رویانی، دکتر شفیع کدکنی، اسماعیل خوئی، سپانلو، حقوقی، نعمت میرزازاده، طاهره صفارزاده، بیژن جلالی، منشی زاده، باباچاهی، گرمارودی، سادات اشکوری.

آفرین فردوسی، سی قصه از شاهنامه فردوسی

دکتر محمد جعفر محبوب

هدف اصلی از نوشتن این کتاب این بوده که خواننده با شاهکار بزرگ شعر ایران آشنا شود. استاد دکتر محبوب، با طرح و انتخاب سی داستان از شاهنامه فردوسی و چند گفتار درباره جشن مهرگان، زبان دری و اختر کاویان، اوراق زرین دیگری به فرهنگ و ادب فارسی می افزاید.

دانشنامه سیاسی - (فرهنگ اصطلاحات و مکتبهای سیاسی)

دربوش آشوری

یک کتاب مرجع در زمینه اصطلاحات و جستارهای نظری سیاسی. در این دانشنامه، از نظر نگارش فارسی و نیز برابری برای اصطلاحهای سیاسی اروپائی و به ویژه ترجمه‌ی - ایسم‌ها به فارسی نوآوریهای بسیار شده است. دانشنامه سیاسی کتابی است دانشگاهی و خالی از هرگونه وضع گیری ایدئولوژیک و شخصی.

گزینه‌های شعر امروز ایران

تاکنون ۱۲ کتاب در این سری منتشر شده است، هدف از تهیه این مجموعه، به دست دادن کتابی است برای علاقمندان شعر فارسی امروز در ایران که فرصت تهیه و خواندن تمام آثار شاعران موردنظر خود را ندارند، شعرهای این کتابها به وسیله خود شاعر از میان یکایک کتابهایشان گزین شده و در دسترس علاقمندان قرار می‌گیرد. انتشارات مروارید سعی دارد این سری را با همین خصوصیات ادامه دهد. ویژگی برخی از این آثار نظیر مقدمه‌های اساتید و اهل نظر درباره پروین اعتصامی یا مقدمه گزینه شعر فروغ و نیما

خواننده را با این آثار بیشتر مانوس و آشنا می‌سازد.

### از سکوی سرخ (مسائل شعر)

یداله رویانی

کتاب منتخبی است از مصاحبه‌های شاعر، که می‌تواند مأخذ ارزنده‌ای در قلمرو گسترده‌ی شعر امروز ایران باشد، به ویژه برای دانشجویان و پژوهشگران جوان و همه کسانی که شیفته و دل‌بسته تحقیق در مسایل شعری هستند.

بخشی از فهرست مطالب عبارت است از:

شعر امروز در ایران/ شعر نو/ شعر حجم/ دنیای شعر/ چرا فروغ؟ شعری تصویر، کم ارتفاع است/ موج نو؟

### هلاک عقل بوقت اندیشیدن (از نیما تا شعر حجم)

یداله رویانی

حاصل بیست و دو سال تأمل و تجربه یداله رویانی است در شعر امروز ایران. از عناوین عمده کتاب؛ اشاره‌ای به زبان نیما/ بیانیه‌ی شعر حجم/ عبور از شعر حجم/ تصویر، جایی در فرم/ زبان شعر، جان کلام/ سرعت، حیات تازه تصویر/ زبان، استعاره سبک/ پیوند شعر و زندگی/ تکوین شعر/ ریخت شعر/ چند عامل زبانی/ فروغ/ ناظم حکمت/ هوشنگ ایرانی.

### فرهنگ اصطلاحات ادبی

سیما داد

دائرة‌المعارف کوچکی است از واژگان ادبی معاصر شامل مفاهیم نقد ادبی، مکاتب و جریانهای عمده در ادبیات جهانی و صناعات ادبی که به شیوه تطبیقی و توضیحی ارائه شده است.

از ویژگی‌های کتاب، آنکه هر واژگان طی مقاله‌ای به تفصیل و تفکیک در زبانهای فارسی و انگلیسی تشریح و تبیین شده است. و با بهره‌گیری از نمونه‌های لازم نیاز مراجعه‌کننده را به تعریف یا توضیح جامع‌تری برآورده می‌کند.